

حالا آرزویم تغییر کرده



کوچکترین نیازهایشان را به مادرشان می گفتند و به من هیچ امیدی نداشتند. خیلی سخت بود ولی دوسال تمام به همین شکل کار کردم تا اینکه برای اولین بار حقوقم بیشتر شد و مدیر بخش حسابداری شدم. از همان موقع دیگر می توانستم نقش بهتری در هزینه های خانه داشته باشم. یادم می آید عید که شد مبلغی به همسرم دادم تا ماشینش را عوض کند و یک ماشین بهتر بخرد. این کار برایم غرور آفرین بود و همسرم تازه بعد از دوسال کارم را باور کرده بود.

کم کم خودم خریدهای خانه را انجام می دادم. اول هر فصل بچه ها را می بردم خرید و برایشان لباس می خریدم. آنها هم خوشحال می شدند.

حالا حدود ۲۵ سال از زندگی مشترک ما می گذرد. هرگز به آرزوی دیرینه خودم نرسیدم که بتوانم به تنهایی همه هزینه های زندگی را تامین کنم و کماکان به کمک همسرم احتیاج دارم اما به قول همسرم، زندگیمان آرامش دارد و از بلند پروازی در آن خبری نیست.

حالا من باغور و بیشتر صبح به صبح از خانه بیرون می روم هر چند همیشه صدای و سوسه کننده ای در سرم هست که به من می گوید گامهای بلندتری بردارم ولی دیگر به این صداها گوش نمی دهم و مثل یک آدم قبلاً معتاد که از مواد مخدر فرار می کند، از این فکرهای پلید دوری می کنم.

پانزده سال از ازدوایمان گذشته بود و هر چقدر من را هم را بیشتر به اشتباه می رفتم همسرم با عقلانیت بهتری کار می کرد. حالا کلی شاگرد خصوصی داشت و در یک مدرسه درجه یک هم درس می داد و حس می کردم هیچ امیدی به کارهای من ندارد و می خواهد خودش تنهایی زندگی را جلو ببرد. اما این شکستها روحیه مرا حسابی به هم ریخته بود. طوری که به فکر طلاق دادن همسرم هم افتاده بودم.

همسر برادرم که یک روانشناس خیره بود متوجه از هم پاشیدگی روحی من شد. او تنها کسی بود که فهمید من در لبه پرتگاه هستم. از من خواست جلسات متعدد مشاوره داشته باشم. جز برادرم هیچ کس از این جلسات خبر نداشت. به کمک همسر برادرم روزهای گذشته را موبه موبه بررسی کردیم و برای آینده راه درست و روشنی باز شد.

همان روزها بود که برادرم در یک شرکت ساختمانی کاری برایم دست و پا کرد. یک شغل کارمندی. حسابداری ساده با حقوقی بسیار محدود. باید از صفر شروع می کردم. به اصرار آنها این کار را پذیرفتم ولی در واقع فقط خرج خودم و رفت و آمد را داشتم. یک وقتی چند کیلو میوه دستم می گرفتند و به خانه می آوردم. یا فیش آب و برق را پرداخت می کردم. بعد از ظهرها هم به توصیه همسر برادرم به کلاسهای پیشرفته حسابداری رفتم. زنم با ناامیدی به این کارهای من نگاه می کرد. بچه ها حتی

سوژه کیانا نصرت زاده

... پانزده سال از ازدوایمان گذشته بود و هر چقدر من را بیشتر به اشتباه می رفتم، همسرم با عقلانیت بهتری کار می کرد...

سه بار اشتباه و سه بار بی اعتباری برای هر مردی کافی است که امیدش را از دست بدهد. دیگر حتی پیش زن و بچه ام هم اعتباری نداشتیم. همسرم به دیده تحقیر به من نگاه می کرد و این از همه بدتر بود.

وقتی تازه از دواج کرده بودم در مغازه کهنه و قدیمی پدرم کار می کردم. تا این که یک روز همه کسبه دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند مغازه ها را خراب و در عوض یک پاساژ خوب و شیک درست کنند. کار پرسودی بود. برای همین همه طلاهای همسرم را فروختم، هر چه پس انداز داشتم هم دادم تا در این پروژه سهیم باشم.

در آن دو سال باید با ماشینم کار می کردم تا خرج زندگی ام را در بیاورم. زندگی سخت می گذشت ولی من امیدم به پاساژی بود که در حال ساخت بود. وقتی پاساژ ساخته شد قیمت مغازه ها چند برابر شده بود. من هم بد جور و سوسه شدم که مغازه را بفر و شمش گفتم با پولش می توانم کار دیگری بکنم.

مغازه را فروختم و با پولی که دستم را گرفت به این فکر افتادم که بروم توی کار واردات پوشاک از ترکیه. کار پرسودی به نظر می رسید ولی بعد از دو سال همه پولم را از دست دادم. شاید به نظر همه بی عرضه بودم ولی زنم این شکست را به حساب کم تجربگی من گذاشت.

خوشبختانه همسرم در یک مدرسه کاری پیدا کرده بود و حقوقش می توانست امورات اولیه زندگی را بگذرانند. بعد از چند ماه به توصیه یکی از دوستان رفتم دوره طلاسازی دیدم و در کارگاه خودش مشغول به کار شدم. اما دلم می خواست هر چه زودتر از دست رفته ها را جبران کنم اما این بار هم بلند پروازی هایم باز مرا به خانه اول برگرداند. دفعه بعد هم در یک کار دیگر شکست بدی خوردم. شاید علت همه شکستهایم شبیه به هم بود، آن هم بلند پروازی نام داشت. هر دفعه می خواستم زودتر ضررها را جبران کنم و دوباره اشتباه می کردم.

یکانه علی
دانش آموز کلاس پنجم ابتدایی مدرسه شکوفه های دانش در سال تحصیلی ۹۶-۹۵ شاگرد ممتاز شناخته شده است.
باتشکر از اولیاء محترم مدرسه مخصوصاً آموزگار مربوطه سرکار خانم مرجان و مدیر مدرسه سرکار خانم دهقانی

قنادی تیفانی
بایش از نیم قرن سابقه
شبهای شادی با کیک و شیرینی های تیفانی
WWW.TIFANYBAKERY.COM
آدرس: خیابان یهودی - نبش نصرت

تیفانی
در سراسر کشور
نمونه های ندارند

۶۶۰۳۳۸۱۶-۶۶۰۴۲۹۷۹
فکس: ۶۶۰۳۸۹۳۳